



## وجه تخلص خواجہ حافظ

حافظ تخلص یا نام شعری شمس الدین محمد شیرازی شاعر غزلسرای معروف صدہ ہشتم ہجری بودہ کہ از کثرت شہرت این تخلص جای لقب و اسم او را گرفته است، چنانکہ اگر امروز کلمہ حافظ مطلق برای تسمیہ کسی برزبانی بگذرد، شنودہ ای کہ با تاریخ و ادبیات ایران آشنائی داشتہ باشد فوراً خواجہ شیراز را بہ یاد میآورد و بہ دیگری جز او ہرگز نمیاندیشد. مگر اینکہ لفظ حافظ را با صفت و نسبت اضافی ہمراہ آورند، مانند حافظ حلوانی و حافظ ابرو و حافظ یاری و حافظ صابونی و غیرہ. از صدہ ہای اول اسلامی تا دوران مغول، حافظ بہ کسانی گفتہ میشد کہ در کار جمع آوری و نقل و حفظ و روایت اخبار منسوب بہ حضرت رسول وارد بودند. زیرا در صدہ اول تا نیمہ دوم از صدہ دوم ہجری هنوز اخبار نبوی در گنجینہ حافظہ ہانگہداری میشد و بہ ندرت کسی بہ قلمبند کردن آنہا میرداخت. صحابہ پیامبر نخستین طبقہ از حفاظ حدیث بودند و تابعین کہ علم شریعت را از صحابہ فراگرفته بودند پس از صحابہ مرجع مسلمانان دربارہ اخبار و احکام مروی از پیامبر شناختہ می شدند. با پراکندہ شدن صحابہ و تابعین در اطراف و اکناف ممالک مفتوحہ اسلامی و تفرقہ راویان حدیث نبوی، کسانی کہ جو پای ضبط حدیث بودند رنج سفر را برای شنیدن و آموختن حدیث بر خود مینہادند و از شہری بہ شہری بلکہ از مملکتی بہ مملکتی مسافرت میکردند تا اخبار نبوی را از حافظان و راویان بشنوند و بہ حافظہ خود بسپارند. در بسیاری از شہرہای دور و

آقای استاد محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.

نزدیک کانونهای حفظ حدیث در پیرامون اینگونه افراد که در آنجا رحل اقامت افکنده بودند به وجود آمده بود.

از صده دوم هجری که سلسله اسامی روات حدیث دنباله طولانی پیدا کرده بود و با مرور زمان و اختلاف روات در کیفیت و کمیت آنها هم غالباً تفاوت ضبطی به وجود آمده بود، ضبط و کتابت اخبار نبوی در دفتر و کتاب ضرورت پیدا کرد و به تدریج از گردآوری آنها مواد اصلی صحاح سته و کتب اربعه اخبار برای مسلمانان سنی و شیعه فراهم آمد.

پیش از اینکه احادیث نوشته شود هر خبری سلسله روایت خاصی داشت. نامهای راویان را در پی هم می آوردند. بدانسانکه گاهی عبارتی یا جمله کوتاهی از گفته های پیامبر را در دنبال چند سطر اسامی راویان آن قرار میدادند. بعدها که احادیث در شش کتاب صحاح و چهار کتاب اخبار گرد آمد باز هم اجازه روایت مجموعه کامل یا قسمتی از آن را با قید اسامی روات متأخر و متقدم همراه می آوردند.

به هر صورت روایان و جامعان احادیث نبوی طبقه حفاظ را تشکیل میدادند و در صده های بعد که متون گرد آمده هم موضوع درس و بحث شده بود باز نام حافظ برای عالم به علم حدیث که مافی السابق معروف و معمول بود. شمس الدین محمد ذهبی که در صده نهم هجری میزیسته کتاب معروف تذکره الحفاظ را برای معرفی طبقات مختلف اهل حدیث در طی قرون متوالی نوشته است.

نخواجه حافظ شاعر شیرازی با وجود مقام دانش و فضیلتی که داشت و در اشعار خود غالباً بدان اشاره میکرد و آن را شرط توفیق در زندگانی عصر خود میدانست و میگفت: «حافظ عالم و ادب ورز الخ» یا آنکه «علم و فضلی که به چل سال دلم حاصل کرد» یا آنکه «دیدنی دلا که آنچو پیری و زهد و علم الخ» هرگز او را از طبقه حفاظان حدیث و راویان اخبار نبوی نمی شناسانند و نامش را در کتب قرآن و تفسیر و تتبع ادبیات عربی اختصاص داشته است و با درس و بحث حدیث و احکام فقه شافعی که مذهب غالب اهل فارس بوده ارتباط خاصی نداشت که تخلص خود را از آن بابت اختیار کرده باشد.

چنانکه میدانیم قرآن بعد از نزول وحی، وقتی بر زبان پیامبر خدا میگذشت معدودی از یاران رسول که تازه با سواد نوشتن و خواندن خط عربی آشنائی یافته بودند آیه ها و سوره های نازل شده را بر روی سفال و سنگ و استخوان حیوانات و هرگونه وسیله ای که برای کتابت در دسترس خود می یافتند، مینوشتند ولی غالب صحابه پیامبر که از هنر و نعمت سواد محروم بودند می شنیدند و تنها آن را به حافظه خود می سپردند و با تکرار قرائت و تمرین از آفت فراموشی حفظ میکردند. چند ماه بعد از وفات حضرت رسول و در دوره خلافت ابوبکر، مسلمانان به جمع آوری قرآن پرداختند و اجزاء و سوره هائی که بطور پراکنده در حافظه

صحابه و بر نوشته‌های کاتبان وحی ضبط شده بود به دستیاری همان نویسندگان معتمد در مجموعه‌ای منظم و مدون گرد آوردند که تا امروز به همان صورت جمع‌آوری نخستین خود باقی و معروف و متداول است. چند سال بعد از آن زمان که گسترش قلمرو حکومت اسلامی از مرز ترکستان تا مغرب اقصی و از دامنه جبال قفقاز تا سقوط طبری رسیده بود، ضرورت ایجاب کرد از روی همان نسخه اول قرآن که بعد از مرگ عمر پیش حفصه زن پیامبر و دختر عمر محفوظ بود چند نسخه استنساخ کنند و به مراکز مهم سیاسی و دینی عصر بفرستند. این نسخه‌ها را بحرف یا احرف می‌گفتند که به مصر و شام و عراق و حجاز فرستاده شد و در مساجد فسطاط و مکه و دمشق و بصره و کوفه نگاه داشتند تا هنگام بروز اختلاف قرائت، مورد مراجعه قاریان و حافظان قرار گیرد که عموماً قرآن را از بر می‌خواندند. کسانی که قرآن میدانستند و می‌خواندند از همان اول قاری یا خواننده خوانده می‌شدند و اصولی که لازمه حسن قرائت بود هم علم القرائه نامیده بودند.

طبقه قاریان در جامعه اسلامی از عزت و حرمت خاصی برخوردار بودند و چنین مرسوم بود که قاری استاد در فن قرائت، قرآن را از برداشت و هنگام تلاوت از بر می‌خواند. در مبلسی که علی‌الرسم بایستی آیاتی یا سوره‌ای از قرآن خوانده شود، قاری این کار را از حافظه یا از بر انجام میداد. در نتیجه تعلیم فن قرائت هم در آغاز امر کاری حفظی بود. با وجود این، خواننده قرآن را قاری می‌گفتند و عنوان حافظ را به دای حدیث اختصاص داده بودند. در صورتیکه می‌خواستند این جنبه از خصوصیت قاری را هم در قالب لفظی بیاورند او را حافظ قرآن می‌گفتند. در صده هفتم که کار قرائت قرآن و فن تجوید و علم تفسیر رونقی بدسزا یافته بود شیراز در میان شهرهای ایران بلکه عالم اسلامی بدین فضیلت ممتاز بود. مسلم است در چنین موقعی حافظ قرآن در شیراز بودن امتیازی محسوب میشد و کسانی که بدین هنر و موهبت آراسته بودند حرمت جانب ایشان محفوظ و از محل درآمد اوقاف موظف بودند. شاه شیخ ابواسحق انجو پادشاه هم‌عصر دوره جوانی حافظ در وسط مسجد جامع قدیم شیراز، دارالقرءاء یا قرائت‌خانه‌ای بنیاد نهاد که هنوز کاشیهای بازمانده کتیبه قدیمی‌ای از آن گنبد آن از این عمل خیرشاه شیخ ابواسحق حکایت میکند که این بنا را در سال شش یا «و» از تاریخ نو بنیاد جمالی احدائی او از مبدأ جلوسش ساخته بود. این حظیره را بعدها خداخانه نامیده بودند. داستانهای قدیم محلی شیراز حکایت میکرد که خواجه حافظ شبها پیرامون این بنا می‌گشته و قرآن می‌خوانده و مناجات می‌کرده است. اشعاری که دلالت بر این شب زنده داری و ذکر دعا و ورد و درس قرآن سحرگاهی دارد در دیوان حافظ به چشم می‌خورد. نسخه‌ای از سی جزء قرآنی که به امر همسر دیندار شیخ ابواسحق و به خط یحیی کاشی خوشنویس و موسیقی-دان معروف عصر او برای حفظ و تلاوت در این قرائت‌خانه نوشته شده بود هنوز چند جزوه از آن در موزه شیراز موجود و مشهود است. شاید همین جزوه‌های بازمانده روزی زیر نظر

حافظ شاعر که قادی موظف و ملك القراء عصر خود بوده در زیر سقف همین دارالقراء یا خداخانه قرار گرفته باشد.

تصور میکنم بلکه یقین دارم و در این تردید نمیتوان کرد که خواجه شمس‌الدین محمد شیرازی شاعر نامدار آن عصر تخلص خود را از کار قرائت قرآن خود اقتباس کرده باشد، چنانکه بعید نیست آن شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی دیگری که کاتب خط نسخ بوده و دیوانهائی هم به خط او موجود است، لقب حافظ خود را از هنر حفظ ادوار موسیقی گرفته باشد که همواره یکی از سه فضیلت مشترک ارباب خط و موسیقی و تصویر محسوب میشده است.

عبدالقابی فخرالزمانی قزوینی که دوست سال بعد از حافظ و چهار قرن پیش از زمان ما مفصلترین ترجمه احوال حافظ را در تذکره میخانه نوشته است راجع به اصل و نسب و خانواده و تعلیم و تربیت دوره طفولیت حافظ، شرحی دارد که نظیر آن در اسناد دیگر دیده نمیشود. او در پایان کار سوادآموزی حافظ چنین مینویسد: «... تا به اندک زمانی به توفیق ایزد بیچون .. حافظ قرآن و سواد خوان شد.» آنگاه در دنباله مطالب دیگری که راجع به طی مراحل سیر و سلوک حافظ در راه وصول به مقام شامخ سخنوری و غزلسرائی و ذکر استفاضه‌ای که از منبع فیض غیبی نصیب او شده بود، شهرت او را به لفظ حافظ چنین توجیه و تفسیر میکند: «ارباب خبر آورده اند که یکی از اکابر به خواجه فرموده که چون از سعادت قرآندی و فرقانخوانی مستفید و بهره‌ور شده‌ای باید که تخلص خود حافظ نمائی. شمس‌الدین بنابر گفتار آن بزرگوار تخلص خود حافظ نمود.»

شمس‌الدین محمد گل‌اندام شاعر و منشی شیرازی که همعصر و آشنا با حافظ بوده در مقدمه‌ای که بر مجموعه اشعار یادخوان حافظ نوشته (و قدیمترین روایت کتبی آن که در ۸۲۴ نوشته شده اخیراً در کلیات چاپ آقایان جلالی نایینی و نذیر احمد استاد علیگر انتشار یافته است) راجع به کار علمی حافظ چنین مینویسد:

«محافظة درس قرآن و ملازمت شغل تعلیم سلطان و تحسین کشف و مفتاح و مطالعه معالجات و مصباح و تحصین قوانین ادب و تحسین دواوین عرب از جمع اشعار غزلیاتش مانع آمدی و از تدوین و اثبات آیاتش و ازع گشتی . مسود این ورق عفا الله عما سبق در دستگاه دین پناه مولانا وسیدنا استاد البشر قوام‌الملة والدین عبدالله .. که به مذاکره رفتی در اثناء محاوره گفتی که این فلاید پرفوائد را همه دریک عقد باید کشید و آن جناب حوالت دفع وضع آن به ناروائی روزگار کردی و نقض و غدر اهل عصر عذر آوردی.»

محافظة درس قرآن که بارها در دیوان حافظ با قید درس صحیحگاهی یاد شده همانسا کار کسی بوده که بنا به تصریح خود شاعر حافظ شهر خویش بوده و نکات قرآنی را نیکو

میدانسته و به داوطلبان تحصیل آن می‌آموخته است. او که درس‌نخ خویش به حافظ شهر بودن جوی‌ارزش نمی‌نهاده است در یکی از قدیمترین مجموعه‌های دیوانش که در مقدمه چاپ مرحوم قزوینی از آن به نسخه نخ معرفی شده و معلوم نیست با سایر نسخه‌های حافظ مجموعه دکتر قاسم غنی به کجا رفته و در کجا نهفته است، کاتب این نسخه نخ در آخر دیوان حافظ مینویسد: «تم الديو ان لمولى العالم الفاضل ملك القراء و افضل المتاحزين شمس الدله الدين مولانا محمدالمحافظ...» و چنانکه مرحوم قزوینی استنباط کرده است:

«اذلغت ملك القراء که کاتب در حق او استعمال کرده به نحو وضوح معلوم میشود که خواجه از معاریف قراء عصر خود محسوب میشده و به همین سمت مخصوصاً در زمان خود مشهور بوده و این بیت او که گوید:

عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ قرآن زبر بخوانی با چهارده روایت و امثال این، که در دیوان او فراوان است بکلی در حق او صادق و به هیچ وجه اینگونه تصریحات از قبیل اغراق و مبالغه شاعرانه نبوده و تخلص حافظ یعنی حافظ قرآن بکلی اسم با مسمی و صفت بارز او بوده است.»

برای تکمیل این معنی می‌افزاید روایت دیگری از این بیت مورد استشهاده قزوینی که در یکی از نسخه‌های قدیمی، به جای «قرآن زبر بخوانی با چهارده روایت» چنین ضبط شده است: «هر هفت سبع خوانی با چهارده روایت» اشاره به تجزیه قرآن به هفت بخش درازای سی جزو متداول برای سهولت تحریر و ضبط و تجلید و حفظ آن در آغاز امر بوده است که هر بخشی از آن را سبع میگفتند و احياناً این ترتیب در برخی از نسخه‌های قدیمی به یادگار دیده میشود.

غالباً قاریان قرآن که در مجالس مختلف فاتحه و خاتمه هر مجلسی را با تلاوت و قرائت آیاتی از قرآن آغاز و انجام میدادند صاحبان الحان پسندیده و مردمی خوش لهجه و خوشخوان بودند و صوت خوش ایشان وسیله جذب دلهای مستمعان میگردد که بنا به دستور مؤکد بایستی هنگام قرائت قرآن سراپا گوش باشند، بنابراین هر قرآنخوان یا حافظ کلام الله مجیدی وقتی از موهبت لحن دلکش و آواز خوش نصیبی داشت برونی کارش می‌افزود و بدین سبب باید گفت که شمس‌الدین محمد حافظ هم از این موهبت بی‌نصیب نبوده چنانکه به خوشخوانی و خوش‌کلامی و خوش‌آوازی درس‌نخ خویش می‌بالیده و وقتی کار خود را در شیراز بی‌رونق میدیده است عزم ترك وطن میکرد و میگفت:

سخندانى و خوشخوانى نمیورزند در شیراز  
بیا حافظ که تا خود را به ملکی دیگر اندازیم.

حال اگر در دوران جوانی خود غزلی را هم خوش میسرود و خوش میخواند، دلیل

آن نمی‌شود که ما او را از قاریان کتاب خدا جدا سازیم و به طبقه حافظان ادوار موسیقی ملحق سازیم و آنگاه چنین پنداریم که تخلص خویش را از صفت حافظ ادواری گرفته که ممکن است خوشخوان روز خود هم نباشد. زیرا هنر حافظ ادوار در ترکیب نغمه‌ها و تلفیق آوازه‌ها و مقام‌ها و تحریر گوشه‌ها و تنظیم تصنیف‌ها و اجراء آنها بر روی سازها و حنجره‌ها بوده است، هنری که در سراسر سخن حافظ و ترجمه‌های احوال او گواهی بر اتصاف حافظ شاعر بدانها دیده نمی‌شود. چه، قید خوشکلامی و خوشخوانی و خوش آوازی و خوش لهجگی، با کار قرائت قرآن بیش از سازندگی و نوازندگی و بزم آرائی و خنیاگری و خوانندگی تناسب داشته است در آنجا که حافظ کار خود را دام تزویر و ریا میخواند و میگوید:

می‌ده که شیخ و حافظ و مفتی و محاسب چون نیک بنگری همه تزویر میکنند

حافظ می‌خورد و رندی کن و خوش باش و لیک دام تزویر مکن چون دگران قرآن را،  
قرینه مینماید که منظور از حافظ، حافظ قرآن شهر بوده که با شیخ شهر و مفتی شهر و محاسب شهر در انجام خدمات مذهبی برای جلب اعتماد عوام شهر شریک بوده است.

در جای دیگری که می‌خواهد فهم زاهد را کوتاه از درک مراد خود معرفی کند و میگوید:

زاهد از رندی حافظ نکند فهم مراد دیوبگریزد از آن قوم که قرآن خوانند،

صریحاً به قرآنخوانی خود اشاره میکند و مینماید که مفهوم لفظ حافظ در پیش او حافظ قرآن بود نه کسی که در سازندگی و نوازندگی دست داشته و بدان سبب به این لقب معروف شده باشد.

محمد گل اندام در مقدمه دیوان حافظ کوشیده است که به ذکر اسباب شهرت شعر حافظ در دوران حیات او اشاره کند و کلیدی برای حل این مشکل در اختیار خوانندگان دیوان بگذارد و همه موجبات توفیق را در وصول به درجه عالی سخنوری و کمال مرتبه شاعری چنین توجیه و تعلیل کند: (به تلخیص)

«گوهر سخن در اصل خویش سخت قیمتی و باصفا و کلام منظوم در نفس خود عظیم گرانبها و نفیس است... اما تفنن اسالیب کلام و تنوع تراکیب نثر و نظم بسیار و بی شمارست و تفاوت حالات سخنوران و تباین درجات هنرپروران به حسب مناسبت نفوس و طباع و رعایت رسوم و اوضاع بوده و هر شاعر ماهر که به کنه این نکته رسد... رخساره عبارت او نضارت گیرد و جمال مقالت او طراوت پذیرد تا به جایی رسد که يك بيت او نایب مناب قصیده‌ای باشد و يك غزل او واقع موقع دیوانی گردد و از قطعه‌ای مملکتی اقطاع یابد و به رباعی از ربع مسکون خراج ستاند... و بسی تکلف مخلص این کلمات و متخلص این مقدمات، ذات ملک صفات مولانا الاعظم، السعید، المرحوم، الشهید، مفخر العلماء، استاد نحاری الادبا، معدن اللطائف الروحانیه، مخزن المعارف السبحانیه، شمس المله والدین محمد الحافظ الشیرازی بود که

درهرباب، سخن مناسب حال گفته و برای هر کس معنی غریب لطیف انگیزخته ، معانی بسیار در الفاظ اندک خرج کرده و انواع ابداع در درج انشاء و انشاء درج کرده ، غزلهای جهانگیرش در ادبی مدنی به حدود اقالیم ترکستان و هندوستان رسیده و سمندان دلپذیرش در اقل زمان به اطراف و اکناف عراقین و آذربایجان کشیده، سماع صوفیان بی غزل شورانگیز او گرم نشدی و بزم پادشاهان بی نقل سخن ذوق او زیب و زینت نداشتی .... چنانچه شاعر گوید:

غزلسرائی حافظ بدان رسید که چرخ  
بداد دادیان در غزل بدان وجهی  
نوای زهره و رامشگری بهشت از یاد  
که هیچ شاعر از اینگونه دادنظم نداد.»

بنابراین، آنچه شعر حافظ را در درجه اول سخن فارسی دری قرار داده جمع معانی و لطائف و نکات ادبی و حکمی و قرآنی بوده که وقتی با یکدیگر فراهم می شد مجالی مهیا میساخت تا در آن گوی سخن نیکو زده شود. حافظ خود این توفیق را از برکت درس و بحث و قرائت قرآنی میدانست که آن را در سینه داشت ولی نباید از تأثیر کمالات ادبی و فضیلت علمی او هم غافل بود که در نیکو جلوه دادن آن لطایف و نکات اثری به سزا داشته و تیغ سخن او را از برق شمشیر تیمور هم درخشنده تر و جهانگیرتر ساخته بود و میباید و می آغاید:

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ  
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است  
که در آنجا بساط سلطنت سلطان اویس گسترده بود. حال اگر اویس هم روزی آرزوی دیدار حافظ را میکرد برای آن نبود که از ساز و آواز و موسیقی دانی فرضی او استفاده کند، بلکه برای ادراک فیض سخنوری بود که هر تنعم و دولتی که در دنیا و آخرت نصیب او شده بود از برکت حفظ و درس و بحث قرآن به دست آورده بود و هرگز در سخن خویش از سابقه موسیقیدانی و اشتغال خود به ساختن و نواختن یادی نکرده بلکه هر جا مجالی در سخن به دست آورده از پیوند فکری و روحی خود با قرآن ذکری در میان آورده است:

آنجا که به قوام الدین محمد صاحب عیاد نخستین وزیر شاه شجاع در فاصله ۷۶۰ - ۷۶۴ خطاب میکند و میگوید:

شنیده ام که زمن یاد میکنی گه گه  
طلب نمیکنی از من سخن جفا اینست  
ولی به مجلس خاص خودم نمیخوانی  
و گرنه با توجه به بحث است درسختاندانی.

\*

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد  
لطایف حکمی و کتاب قرآنی.

\*

هیچ حافظ نکند در خم محراب فلك  
این تنعم که من از دولت قرآن کردم.

\*

هر گنج سعادت که خداداد به حافظ	از یمن دعای شب و درس سحری بود.
*	
مرو به خراب که حافظ به بارگاه قبول	زورد نیمشب و درس صبحگاه رسید.
*	
حافظا در گنج فقر و خلوت شبهای تار	تا بود درست دعا و درس قرآن غم مخور.
*	
به هیچ ورد دگر نیست حاجتی حافظ	دعای نیمشب و درس صبحگاهت بس.
*	
ذوق لبست برسد از یاد حافظ	ورد شبانه، درس سحرگاه.
*	
ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ	به قرآنی که اندر سینه داری!

\*

حافظ این قصه درازست به قرآن که می‌رس!

درس صبحگاهی و سحرگاهی او بیشک درس قرائت قرآن بوده که داوطلبان را از فیض فضیلت شاعر قاری ما در وقتی که برای نماز صبح به مسجد جامع می‌آمد بهره‌مند می‌ساخت و ذکر ورد نیمشب در سخن او هم آنچه را که از شب زنده داری و طواف او در گرد قرآنخانه یا خداخانه جامع قدیم شیراز نقل کرده‌اند، میتواند تأیید کند.

بنابراین به‌انکای ذکر صفت خوش لهجه و خوش آواز و خوش کلام و خوش سخن که لازمه هنر قرائت قرآن در مجالس ذکر و وعظ و مساجد، هنگام برگزاری عبادات بوده است برای خواجه حافظ نباید ما را از راه صواب چندان دور سازد که به اعتبار اشتراك لفظ حافظ میان حافظ قرآن با حافظ ادوار موسیقی، شاعر قاری را از طبقه خنیاگران و دامشگران به حساب آوریم و از رابطه‌ای که در میان خوش کلامی و خوش سخنی و خوش لهجگی در خوشخوانی قرآن وجود دارد غافل مانده او را از عمده طرب برنای خلوت شاه شیخ ابواسحق و ندیم و جاییس مجلس شرب و عیش شاه شجاع به شمار آوریم و چنین پنداریم که شاعر نامی تخلص خود را از حرفه مطربی خود گرفته‌اند فضیلت قرآن خوانی و قرآن دانی و قرآن آموزی که تاریخ و تذکره و دیوان او بدان معترف است.

بنازم من به این تردستی استاد سلمانی

که از رخسار حافظ بستر دزب سلمانی